

دفاع از میهن هشت سال به طول انجامید و رزمندگان در هر شرایطی، هم پای کشورشان ایستادند و هم پای اعتقاداتشان. روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان و در گرمای طاقت فرسای تابستان کار سختی است به خصوص که افزون بر این شرایط جنگ و دفاع از مملکت هم در میان باشد. رزمندگان با اخلاصی که بدون آب و غذای آنچنانی برای سحری و افطار، در دمای بالای ۵۰ درجه روزه گرفته و در مقابل دشمن می ایستادند. این ها به واقع جهادگران راه خدایند. آنان در گرمایی که ما می بینیم در آن ایستادند و با یاد سالار شهیدان تشنگی را تحمل می کردند. این شرایط به لطف خدا در ایمان و اراده رزمندگان کم‌ترین خللی ایجاد نمی کرد. ماه رمضان در جبهه ها حال و هوای دیگری داشت. معنویت موج می زد ، به راستی میهمانی پروردگار برقرار بود اگر با چشم دل نگاه می کردی فرش قرمزی را می دیدی که از زمین خاکی تا بهشت گسترانیده بود. تمام درهای آسمان باز بود و حضرت دوست نظاره گر این دل های مشتاق.

رزمندگان دیروز، از آن روزها می گویند. آن روزهای انقطاع از خود و رسیدن به دوست.

**زُمزَمه دعای ابوحمزه زبیر فانوس**

غلامرضا کاج از رزمندگان دوران دفاع مقدس می گوید؛ بر کسی پوشیده نیست که جبهه‌های هشت سال دفاع مقدس به دلیل اینکه قلب رزمندگان از دعا و مناجات ، راز و نیاز با خدا و نماز های عارفانه و عاشقانه سرشار بود جلوه هایی معنوی بسیاری داشت، جلوه ای که از نوانیبت چهره شهدا سرچشمه گرفته و علاوه بر نوانیبت چهره ها از کلام ایثارگران شنیده می شد . با فرا رسیدن ماه رمضان طاعات و عبادات دو چندان می شد ، از نمازها،دعاها و مناجات ها عطر و بوی دیگری بر می خاست.

اگر چه به هزار و یک دلیل برای بعضی از رزمندگان امکان روزه گرفتن نبود اما زبان آنها زبانی روزه دار ، نگاهشان نگاه رضائی و نفس آنها نفسی عارفانه بود، روزه گرفتن برایشان مقدور نبود اما در رفتارها

به روزه داران اقتدا می کردند و اگر چه مسافت ها و مأموریت‌ها امکان روزه گرفتن را از بعضی از رزمندگان گرفته بود اما وقتی نگاهشان می کردی هرمتگ روزه داران بودند.

زمرمه های عارفانه و نمازهای شب تنها نوایی بود که گوش را نوازش می داد.خواندن دعای ابو حمزه ثمالی در زیر نور فانوس سنگرها به همراه صدای هق هق و اشک هایی که بر گونه ها جاری بود صحنه‌های زیبایی را رقم می زد.در شب های قدر که باران وحی فرو می بارد و نوای دلنشین قرآن بر قلب ها جاری می شود رزمندگان نیز مراسم احیا برپا می کردند، در آن شب ها فرشتگان با خاکیان هم‌نشین و هم نوا می شدند ،شهیدان با الهی العفو خود فضا را آکنده از معنویت کرده و ایثارگران نیز بدون توجه به آتش توپخانه های دشمن در ماه رمضان عملیات رمضان می‌آفریدند. دلاور مردان هم پاسدار نفس خود بودند هم پاسدار خطوط مقدم تا میادا دشمن قصد شکستن آن را داشته باشد، آن ها هم مواظب کمین های لحظه به لحظه شیطان بودند هم مواظب حرکات دشمن، هم در غلبه بر نفس اماره پیروزی می شدند و هم در عملیات هایی که سرنوشت دفاع مقدس را معلوم می کرد.

رزمندگان در ماه رمضان کم می خوردند و کم می آشامیدند اما در شب زنده داری و عبادات بی تاب بودند پس چه زیباست در دعاها و مناجات های رضائی، نمازهای شب و سجده های طولانی و در راز و نیاز ها و نگاه های آسمانی به آنها اقتدا کنیم.

**ماهی که از طرف خدا مأمور بود.**

سیدعلیرضا کاهانی جانباز جنگ تمیمیلی از آن روزها می گوید؛ در آن زمان ماه مبارک به رزمنده ها اخوت بیشتری می داد ، شرکت در اجتماعات رنگ و بوی دیگری می گرفت و هر چند نفر برای خود محفلی زیبا فراهم می کردند. بعضی دوره ختم قرآن گرفته، برخی در کلاس های مداحی شرکت می کردند. اما من و همسنگرانم دور هم جمع می شدیم با فرستادگان صلوات شروع کرده موضوعی انتخاب می کردیم و راجع به آن احادیثی از ائمه (علیهم السلام) ذکر می کردیم هر کس باید حدیثی می گفت این دوره روایت حدیث تا آنجا

ادامه داشت که یک نفر حدیثی نداشته باشد بنابراین آن فرد بازنده شده و مجازات او هم جشن پتو بود که بنده خدا را مورد محبت قرار می دادیم. در این ماه عزیز گاهی هم با دوستان رزمنده به سورت دایره می نشستیم و بو به نوبت جملات گهربار حضرت امام خمینی (ره) را می گفتیم. بچه ها در این جلسه به قدری ماهر شده بودند که به سادگی از دور خارج نمی شدند

بعضی روزها حدود دو ساعت قبل افطار شروع و تا اذان این محفل ادامه داشت. باید جملات سبور و بدون مکت گفته می شد و هر برادری که مکت زبانی می کرد از دور خارج شده و به گروه بازنده ها می پیوست چون تعداد بچه ها زیاد بود خیلی تلاش می کردیم تا حضور ذهن داشته باشیم اما بعد از دو سه دور کم کم تپق زدن ها شروع می شد .دوستان بازنده هم باید خود را برای جشن پتو آماده می کردند به این ترتیب بود که من این ماه عزیز را مغتنم می شمردیم هم فضایی شاد و صمیمی در کنار دوستان داشتم.

ساعت حدود شش پیدازظهر روز پنجشنبه بود که همراه یکی از دوستانم در کنار قبور شهدای بهشت‌آباد اهواز قدم می‌زدیم. در حال صحبت بودیم که صدایی همراه با لهجه و تنی خاصی، حواس مرا از صحبت‌های دوستم گرفت. کنجکاوانه و با ما صحبت کند. این شد که دوباره دست‌هایم را گرفتیم و با همان

دقت قبل، این بار به جای بلند کردن، او را بر روی همان گلدان شکسته نشاندیم تا که شاید توفیقی پیدا کنیم و پای شکسته‌های دلش بنشینیم. این شد که ابتدا اسمش را پرسیدم و از او خواستم از شهادت عزیزانش بگویم.

او در حالی که نگاهش را به نگاه خیره عکس پسر جوانش زده بود مثل سناریوی یکی فیلم که کارگردانش واژه حرکت را بیان کرده است این طور حرف‌هایش را شروع کرد…

**شهادت واقعا توفیق است**
ظهر بود، ناهار را خورده بودیم که صدای شلیک مرد آمد. من و پسرم و همسرم از خانه بیرون آمدیم. در کنار مدرسه‌ای پناه گرفته بودیم که همسرم فریاد زد خم شویم. ما که هر سه کنار هم بودیم و کمترین فاصله را با هم داشتیم بعد از اصابت توپ که کمی آن طرف‌تر بو نگاه کردم دیدم پسرم ترکشی به اندازه یک نخود به سرش برخورد کرده بود. افتاد توی بغل من. سر تا پای من خونی شد.

حجاج خانم که انگار گرمای درخش بر گرمای درد دل‌ها و واژه‌بندی‌های زایشن همه آورده بود، با بغضی در گلویش گفت: خترم تصور کن نوزادی را بزرگ کنی، جوانش کنی، رعنایش کنی و بدون هیچ انتظاری از قبل، چنین لحظه‌ای برایت اتفاق بیفتد. مادر بودن و جسم غرق به خون جوانت را در آغوش کشیدن، لحظه‌ای هولناک و ناتوان از توصیف است. چیزی را که خدا آنجا به من فهماند این بود که شهادت واقعا یک توفیق است نه یک اتفاق و حادثه. شاید شما بپاروتان نشود پسرم شانه به شانه من بود و ترکش به او اصابت کرد و من خرابی برداشتم و پدری که کنار ما بود زخمی و شکمش پاره شده بود. من مانده بودم و جوانم غرق به خون در آغوش مادر که به جای لالایی کودکانه می‌یابست برای او ناله و شیون کند. خیلی لحظه سختی بود، خیلی.

پسرم را **خودم دفن کردم**
هیچ کس نبود به ما کمک کند، بعد از لحظاتی مرد عربی آمد و ما را سوار ماشینین کرد. همسرم را به بیمارستان و پسرم را به سردخانه بردند. من مانده بودم و خدا و یک سونج ماشین که بلد نبودم از آن استفاده کنم. جلو سردخانه که بودم جوانی اهل مشهد جلو آمد و گفت: مادر ای کاش مادرم موقع شهادت

گنجینه دلش سسر به مهر است و باید برای چند لحظه‌ای هم که شده خاک ناگفته‌ها را از این گنجینه زدهد.

این شد که زبان کشودیم به خواهش و از حاج خانم خواستیم چند دقیقه‌ای بماند و با ما صحبت کند. این شد که دوباره دست‌هایم را گرفتیم و با همان دقت قبل، این بار به جای بلند کرن، او را بر روی همان گلدان شکسته نشاندیم تا که شاید توفیقی پیدا کنیم و پای شکسته‌های دلش بنشینیم. این شد که ابتدا اسمش را پرسیدم و از او خواستم از شهادت عزیزانش بگویم.

او در حالی که نگاهش را به نگاه خیره عکس پسر جوانش زده بود مثل سناریوی یکی فیلم که کارگردانش واژه حرکت را بیان کرده است این طور حرف‌هایش را شروع کرد…

**شهادت واقعا توفیق است**
ظهر بود، ناهار را خورده بودیم که صدای شلیک مرد آمد. من و پسرم و همسرم از خانه بیرون آمدیم. در کنار مدرسه‌ای پناه گرفته بودیم که همسرم فریاد زد خم شویم. ما که هر سه کنار هم بودیم و کمترین فاصله را با هم داشتیم بعد از اصابت توپ که کمی آن طرف‌تر بو نگاه کردم دیدم پسرم ترکشی به اندازه یک نخود به سرش برخورد کرده بود. افتاد توی بغل من. سر تا پای من خونی شد.

حجاج خانم که انگار گرمای درخش بر گرمای درد دل‌ها و واژه‌بندی‌های زایشن همه آورده بود، با بغضی در گلویش گفت: خترم تصور کن نوزادی را بزرگ کنی، جوانش کنی، رعنایش کنی و بدون هیچ انتظاری از قبل، چنین لحظه‌ای برایت اتفاق بیفتد. مادر بودن و جسم غرق به خون جوانت را در آغوش کشیدن، لحظه‌ای هولناک و ناتوان از توصیف است. چیزی را که خدا آنجا به من فهماند این بود که شهادت واقعا یک توفیق است نه یک اتفاق و حادثه. شاید شما باروتان نشود پسرم شانه به شانه من بود و ترکش به او اصابت کرد و من خرابی برداشتم و پدری که کنار ما بود زخمی و شکمش پاره شده بود. من مانده بودم و جوانم غرق به خون در آغوش مادر که به جای لالایی کودکانه می‌یابست برای او ناله و شیون کند. خیلی لحظه سختی بود، خیلی.

پسرم را **خودم دفن کردم**
هیچ کس نبود به ما کمک کند، بعد از لحظاتی مرد عربی آمد و ما را سوار ماشینین کرد. همسرم را به بیمارستان و پسرم را به سردخانه بردند. من مانده بودم و خدا و یک سونج ماشین که بلد نبودم از آن استفاده کنم. جلو سردخانه که بودم جوانی اهل مشهد جلو آمد و گفت: مادر ای کاش مادرم موقع شهادت

**\* بعد از ۹ روز، پدر شهید را بین درختانی پیدا کردیم . مناققین که از قبل غیرمستقیم ته‌پیداتی را داشتند او را با زبان روزه به شهادت رسانده بودند.**

فر اول گفت: این پسرم احمد است، احمد نوروزی، دیگری همسر محمد است و قیر کناری او جوانی است که در همان روزهای خاک سناریی دو شهید ما، او را هم کنار آنها به خاک سپرده‌اند و حاج خانم که انگار منتظر سوال می‌ماده گفت: اولین کسی می‌آمد و به او سر می‌زد. اما آن رفت و آمدها، مال همان چند وقت اول بود و کسی دیگر به او سر نزد. این بود که برای برآورده شدن حاجات نیت کردم و برایش سنگ قبر خریدم و هر وقت که برای دیدن شهیدان خودم می‌آیم به او هم سر می‌زنم و قول داده‌ام که هر کاری که برای آنها انجام می‌دهم برای او هم انجام دهم.

حجاج خانم چادرش را جمع و چسور می‌کند، عصایش را زیر دستش محکم‌تر نگه می‌دارد و گام برمی‌دارد که برگردد. در حین راه رفتن می‌گوید که با دخترش قرار داشته، ولی او نیامده است و مجبور است تنها برود. من دوستم با نگاهی بی‌کلام به همدیگر فهماندیم که انگار حرف‌های زیادی در

## ماه مهمانی خدا در جبهه ها

# رزمنده ای که با خون خود افطار کرد

■ سید محمد مشکوه الممالک

سید حسین عزیز وقتی که در حال خواندن دعای توسل بود. او با تمام وجود در حال دعا خواندن دعای توسل بود.



سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

سید حسین عزیز وقتی که در حال دعا خواندن دعای توسل بود.

صفحه ۸

یک شنبه ۶ مرداد ۱۳۹۲

۱۹رمضان۱۴۲۴ - شماره ۲۰۵۵۳

گاهی بچه ها سفره افطار را پهن می کردند

ولی چیزی نبود که در آن بگذارند، منتظر

می ماندند تا آذوقه برسد با هم شوخی

می کردند که حتما راننده افطار را برای

برادران عراقی برده تا ثواب بیشتری ببرد.

آن ها همچنان منتظر و ماشین غذا

در راه مورد اصابت قرار گرفته بود

و افطاری در کار نبود.

که مسا در آن زمان توفیق حضور داشته و آن نوانیست را دیده ایم.

ماه مبارک رمضان بود. بچه ها برای ماندن در پست های نگهبانی

و یا پاس بخشی التماس هم رزم هایشان را می کردند تا به جای آن ها

باشند و بیشتر بیدار بمانند و از فضیلت شب زنده داری بهره مند شوند.

بچه ها مدام قرآن های کوچک و جیبی خود را در دست داشته و به

حفظ قرآن می پرداختند. شبی با بچه ها مشغول خواندن دعای توسل